

زندگی پس از سرمایه‌داری^۱

سوسیالیسم از منظری اقتصادی

کریس هارمن

برگردان: احمد جواهریان

جنبش نرین برای جهانی دیگر درست سه سال پیش از سیاتل آغاز شد. ویژگی این جنبش در گردهم آوردن جنبش‌های متعدد و مختلف، جدید و قدیمی بر سر مساله‌هایی نظیر بدهی‌ها، فقر در کشورهای جهان سوم، نابودی محیط زیست، میلیتاریسم، حقوق اساسی، بی‌کاری، نابودی حقوق کارگران و جلب توجه آن‌ها به دشمنی مشترک با یک نظام جهانی گسترده به نام «جهانی‌سازی شرکتی» است که گرفته است.

مردم به حق از وحدت برای ایجاد جنبش عظیم چه از نظر کمی و چه کیفی در پوست خود نمی‌گنجیدند. این جنبش بین‌المللی‌تر از هر جنبشی است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد دیده شده است. این ویژگی است که باعث می‌شود جنبش از سیاتل به پورت الگره و از مجمع اجتماعی جهانی در پورت الگره به مجمع جنوا فرا رود. همین توانایی است که باعث می‌شود جنبش از شوک ۱۱ سپتامبر بیرون بیاید و تظاهرات عظیم علیه نظام جهانی و جنگ را در سال گذشته در بارسلون، سویل، فلورانس و سراسر جهان برپا دارد.

این پیروزی ما را بر آن می‌دارد که از طریق بحث‌های دوستانه مشخص سازیم برای چه مبارزه و علیه چه چیزی اقدام می‌کنیم. این بسیار مهم است. از یک سو با خطر جنگ و واقعیت بحران اقتصادی فاجعه بار در سراسر جهان و به ویژه در سال گذشته در آرژانتین مصادفیم، و از سوی دیگر جنبش عظیم ضد جنگ و گرایش به چپ در آمریکای لاتین مانند لائولا^۲ در برزیل، گاتیرز^۳ در اکوادور، و چاوز در ونزوئلا را شاهدیم.

در بحث‌های سیاتل و پس از آن سه روش برای تشریح صریح آن چه ما له و آن چه علیه آنیم، و این‌که چه بدیل‌هایی را در پیش رو داریم مطرح شده است.

۱. به نقل از سایت فرهنگ توسعه www.farhangetowsee.com

2. Lula

3. Guttierrez

جهانی‌سازی و تمرکزگرایی

ابتدا کانون توجه را به جهانی‌سازی معطوف می‌سازیم و سپس بدیل آن را حرکت به سوی تمرکزگرایی تولید، به‌ویژه حمایت از کشاورزی، مؤسسه‌ها و مشاغل محلی و در نهایت فراخوان برای چیزی که یکی از مولفان بریتانیایی آن را: «حمایت‌گرایی جدید» می‌نامد.

طرفداران این نگرش نقدهایی جدی از نظام موجود کرده‌اند. آن‌ها اذعان می‌دارند که این چیزی جز اتلاف منابع و ایجاد آلودگی در اثر حمل و نقل کالاهایی است که می‌تواند در محل تولید شود و از آن سر دنیا آورده نشود. این روش تولید انبوهی است که به وسیله‌ی مؤسسه‌های زراعی بزرگ بدون توجه به شرایط محلی با حذف مهارت‌ها و دانش‌های محلی در سراسر جهان به کارگرفته می‌شود و در نهایت به نابودی زندگی مردم می‌انجامد.

اما این نگرش پرسش‌های مهمی را بی‌پاسخ می‌گذارد.

تکیه بر کشاورزی محلی همواره مردم را در معرض خطرانی نظیر شرایط آب و هوایی، خشکسالی و سرمازدگی و آفت‌های قارچی و حشره‌ای قرار داده است. در بسیاری از نقطه‌های دنیا غیرممکن است که بدون تکیه به فرآورده‌های وارداتی از خارج رژیم غذایی مناسبی را سازمان داد. همچنین منطقه‌هایی وجود دارد که طی سده‌ها به‌طور جدی برای تولید محصول خاصی (نظیر نیشکر، قهوه، چای، شراب، گندم، برنج و گوشت) سازماندهی شده‌اند که تکیه کردن تنها بر تولید کشاورزی داخلی ممکن است موجب دشواری‌های جدی و جابه‌جایی اقتصادی شود. این مسأله‌ها همچنین در منطقه‌هایی صدق می‌کند که کارگران آن به شدت به شغل‌های موجود در صنایع غول‌پیکر وابسته‌اند.

به‌اضافه این که اگر در جایی تکیه بر تولید داخلی قدمی به پیش قلمداد شود، این خط مشی به هیچ عنوان با محدودیت‌هایی که بر سر مردم از سوی سیستم‌های گسترده‌تر تحمیل شده مانند فشار حاصل از بدهی یا آسیب وارده به محیط زیست به واسطه‌ی پدیده‌ی گلخانه‌ای (که خشک‌سالی توفان و سیل‌های بسیاری را باعث شده) نمی‌تواند مقابله کند. این خط مشی همچنین نمی‌تواند جلوی جنگ‌هایی را بگیرد که هر نیرویی چه آمریکا چه برای نمونه هند و پاکستان راه می‌اندازند. این روش همچنین برای مقابله با تخریب حاصل از داد و ستدهای کوچک و متوسط کارایی ندارد. هیچ شاهده‌ی مبنی بر اهمیت دادن واحدهای تجاری کوچک به رفاه عمومی مردم و یا اثر عمل‌کردشان بر محیط زیست وجود ندارد. در واقع آن‌ها در خط اول حرکت‌های سیاسی جناح راست و جنبش‌های ضداتحادیه‌ای قرار دارند. به‌طور معمول توجه به منافع تجارت بزرگ سرآغازی برای انجام معامله‌ی پرسود با آن است.

به این دلیل‌ها «تمرکزگرایی» به خودی خود استراتژی مناسبی برای جنبش نیست.

حکومت و لیبرالیسم نو

نگرش دوم، دشمن را مجموعه سیاست‌های اقتصادی‌ای می‌داند که طی ۳۰ سال اخیر به وسیله‌ی بیشتر دولت‌های کوچک و بزرگ با نام لیبرالیسم نو مورد پذیرش قرار گرفته و در «توافق‌نامه‌ی واشنگتن»^۱ تبلور یافته است.

این نگرش مدعی است که اقتصاد جهان و بیشتر بخش‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن طی دوره‌ی ۱۹۵۴-۱۹۷۴ بسیار سریع‌تر از سه دهه‌ی اخیر رشد کرده است. در دوره‌ی اول حکومت‌های ملی هدایت و کنترل کامل اقتصاد ملی را در دست داشتند، اما برعکس طی ۳۰ سال اخیر لغو گسترده‌ی قانون‌های دولتی و به‌ویژه کنترل جدی جریان پول از مرزها، راه هر کوششی برای کنترل جریان روزانه‌ی مالی در سطح ملی را بسته است. بنابراین تمرکز جنبش باید بر ایجاد کنترل دولتی بر جریان‌های مالی - با اولویت قایل شدن برای مالیات توین^۲ - و مقاومت در مقابل ایجاد تجارت آزاد به وسیله‌ی سازمان تجارت جهانی باشد.

این شیوه‌ی برخورد نسبت به «تمرکزگرایی» برتری‌هایی دارد که عبارت است از:
- بر تصویر کلان توجه دارد، یعنی بر آن چه شرکت‌های فراملی و دولت‌ها خود را با آن هماهنگ می‌کنند.

- این شیوه‌ی برخورد در مورد توزیع ثروت و درآمد اقتصادی جهان، سنگینی و فشار بدهی‌ها، گسترش فقر در منطقه‌های مختلف، رشد بی‌کاری در سراسر جهان، کالاشدگی جریان زندگی بشر پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد. اما با این وجود نقطه‌های ضعف آشکاری دارد.

شاید اقتصاد در دوران پیش از گسترش لیبرالیسم نو از رشد بالاتری نسبت به زمان کنونی برخوردار بود، اما به‌طور قطع برای توده‌های مردم دورانی طلایی نبوده است. طی این دوره این پیش‌آمدها در جهان به وقوع پیوست: حاکم شدن نظامی‌ها در آمریکای لاتین، وقوع دو جنگ بین هند و پاکستان و پدید آمدن قحطی در برخی از منطقه‌های شبه‌قاره‌ی هند، افزایش بسیار زیاد هزینه‌ی نظامی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، وقوع یک سری جنگ‌های امپریالیستی نظیر فرانسه علیه ویتنام و الجزایر، آمریکا علیه ویتنام، و حمله‌ی اتحاد انگلو - فرانسوی به مصر، حاکم شدن دیکتاتوری در کره‌ی جنوبی، تایوان و سایر کشورهای جنوب شرقی آسیا مشهور به بیره‌ها، وقوع قحطی گسترده در چین در بین سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰.

تازه این همه‌ی جریان نیست. لیبرالیسم نو نه تنها با مقاومت مدل‌های اقتصادی از قبل حاکم،

روبه‌رو نشد، بلکه این مدل اقتصادی زمانی ریشه گرفت که منطقه‌های مختلف جهان یکی بعد از دیگری با بحران روبه‌رو شد. بحران اقتصادی جهانی در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ و پیش از آن به وقوع پیوست که کشورهای اروپایی سیاست لیبرالیسمی نو را در پیش گیرند.

پیش از آن که روسیه و اروپای شرقی به سیاست بازار روی آورند، رکود اقتصاد آن‌ها را دچار مصیبت کرده بود. در آرژانتین پیش از این که رژیم نظامی اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ تبدیل به رژیمی طرفدار لیبرالیسم نو شود، مدل وارداتی توسعه‌ی اقتصادی علامت بحران را از خود نشان داده بود.

لیبرالیسم نو پاسخ به بحران‌هایی بود که شرایط را سخت‌تر و بدتر می‌کرد. این چیزی نبود که در کشورهای بدون مشکل، بحران بیافریند. به‌همین دلیل است که به‌طور معمول همان مداخله‌جویان سابق در حزب‌های حاکم و پشتیبانان آن‌ها یا افرادی از درون حکومت‌های پوپولیستی و حزب‌های مختلف در آمریکای لاتین، یا حزب‌های سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی اروپای غربی، و جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق معرفی‌کنندگان لیبرالیسم نو بودند. بازگشت به مدلی که خودش در بحران، بی‌کاری و فقر به‌اوج خود رسیده بود، و با پاسخ لیبرالیسم نو روبه‌رو شد برای بحرانی که امروزه با آن روبه‌رو هستیم، بدیل مناسبی نیست.

و اما خطرهایی در این مدل وجود دارد:

- این مدل بر نقش دولت‌های موجود تأکید می‌کند. اما دولت‌های موجود نیز درست به‌همان اندازه‌ی شرکت‌های فراملی دشمن مسأله‌هایی هستند که ما برای آن‌ها مبارزه می‌کنیم. اقدام حکومت ایتالیا در جنوا و عملکرد امروزه‌ی آمریکا و انگلیس دلیلی بر این مدعا است.

- علاوه بر این، بیش‌تر اوقات گرایش وجود دارد که تنها سرمایه‌ی مالی را دشمن می‌بینند نه سرمایه‌ی صنعتی را و به‌همین دلیل تأکید بر بستن مالیات توین دارد که بر سرمایه‌های مالی اعمال می‌شود. اما سرمایه‌ی صنعتی هم به‌اندازه‌ی سرمایه‌ی مالی مضر است. موارد نیوز اینترناشنال^۱ (امپراتوری ماردوک^۲)، مونسانتو^۳، مایکروسافت، بویینگ و یا شرکت‌های دارویی این مهم را نشان داده است. هر جا استراتژی تکیه بر سرمایه‌ی صنعتی علیه سرمایه‌ی مالی را تجربه کرده است، سر آخر به‌این منجر شده که با شرکت‌های مالی و شرکت‌های فراملی هم مانند سرمایه‌های صنعتی سازش شود. و به‌این علت است که امروزه سرمایه‌های صنعتی در همه جا به‌میزان کم و یا زیادی به‌ائتلاف خود با سرمایه‌های مالی وابسته‌اند.

- و آخرین نکته‌ی مهم این که: آن‌هایی که پیشنهاد «ائتلاف ملی» با سرمایه‌های محلی و

1. News International

2. Murdoch

3. Monsanto

صنعتی را می دهند، به محدود کردن اصلاح های عمومی این کار را ختم می کنند که قولش را به مردم داده بودند. و این هزینه ای برای به دست آوردن حمایت سرمایه داران «ملی» و یا در حال رشد است که درآمد آن ها پنجاه و یا حتی صد برابر درآمد توده های مردم است. این یعنی کسانی که این چنین ائتلافی را ایجاد می کنند، به توده ی مردم چیز بسیار اندکی را پیشنهاد می دهند - که بیشتر تر هم با درخواست «فداکاری» از مردم به پایان می رسد. این یک گرایش سوسیال دموکراتیک کلاسیک و یا پوپولیستی است که حتی در زمان شکوفا شدن سیستم جهانی پوسته ی نازکی را تشکیل می داد و به همین دلیل نمی تواند شیوه ی برخورد جنبشی جهانی باشد که دارد در مبارزه با بحران ها و جنگ رشد می کند.

بدیل خلاقانه ی سوسیالیستی

اگر قصد داریم بر تمامی این مسأله ها فایق آییم، باید بدانیم که این نوعی خاص از سرمایه داری نیست که مقصر است، گناه از خود سرمایه داری است.

سازمان دادن تولید به وسیله ی صاحبان ابزار تولید رقیب با استثمار کارگران حقوق بگیر منجر به حاکم شدن جوی غیرانسانی، فقر، ائتلاف منابع و تخریب محیط زیست می شود، زیرا آن ها تنها در جست و جوی سود هستند. این یک حقیقت است چه در زمانی که صاحبان سرمایه حول دولت مداخله جو خود را سازماندهی می کنند، چه اکنون که مدل لیبرالیسم نو را پذیرفته اند.

بنابراین مبارزه برای «دنیا یی دیگر» نمی تواند تنها با طرد صحیح سیاست های لیبرالی نو پایان یابد.

ما باید فراتر رویم و بر سر کنترل بر ابزار تأمین کننده ی امرار معاش نوع بشر با طبقه به حاکم به چالش پردازیم.

نمی توان این مبارزه را به صورت مدل های قدیمی سوسیال دموکراتیک، یا پوپولیستی که حرکتی از بالا بود پیش برد. باید آن را در میان توده های مردم جست که تولید ثروت و مبارزه می کنند تا کنترل بر ابزار تولید یعنی کارخانه ها، اداره ها، اسکله ها، معدن ها، مرکزهای کامپیوتری، مستغلات و غیره را به دست بگیرند و آنگاه شروع به سازماندهی تولید بر اساس نیاز و نه سود کنند. شرط اولیه برای انجام چنین کاری به دست گرفتن کنترل شرکت های بزرگی است که دست بالا را در زمینه ی تولید دارند. به ما گفته شده که دیگر سیاست های مبتنی بر برنامه ریزی ممکن نیست. اما تمامی این شرکت های غول پیکر هم اکنون نیز به منظور رقابت با یکدیگر، برنامه ریزی های تولیدی دقیق و پیچیده ای دارند. برای نمونه، در حال حاضر چهار فروشگاه زنجیره ای غول پیکر فروش مواد غذایی بریتانیا را در دست دارند و به واسطه ی این

تسلط بر بازار دارای نفوذی قوی در کشاورزی بریتانیا و صنایع غذایی آن می‌باشند. آن‌ها پیشاپیش برای ماه‌ها و حتی سال‌ها تولید انواع مواد غذایی خاص را برنامه‌ریزی می‌کنند، اما این برنامه‌ریزی در راه سود بیش‌تر است نه راحتی مردم. می‌توان انتقال انقلابی‌ای را تصور کرد که طی آن کنترل فروشگاه‌های زنجیره‌ای و مکانیزم برنامه‌ریزی آن‌ها به پایین منتقل و مردمی شود به طوری که بین تمامی صنایع جو همکاری و همیاری به جای جو رقابت به وجود آید.

این دیدگاه می‌تواند برای تمامی بخش‌های اصلی اقتصاد تعمیم داده شود. این به این معنا نیست که کسی پیشاپیش سعی کند میزان تولیدی را که هر واحد تولید صنعتی تولید خواهد کرد، پیش‌بینی کند، نکته‌ای که منتقدان با «غیرممکن» دانستن «برنامه‌ریزی سوسیالیستی» بر آن دست می‌گذارند، (این چیزی بیش از آنچه امروزه در شرکت‌های بزرگ صورت می‌گیرد، نیست) بلکه به این معنا است که تمامی برنامه‌های سرمایه‌گذاری صنایع بزرگ با روش کنترل مردمی مورد بررسی قرار گیرد تا اطمینان کسب شود که تولید آن‌ها براساس نیاز بشر است. چنین کنترل مردمی‌ای می‌تواند از طریق انتخابات، با قابلیت لغو مسوولیت‌ها، از بین آن‌هایی صورت گیرد که کار آنان مستقیم و یا غیرمستقیم ثروت را در جامعه تولید می‌کند. باید متذکر شد که این با رای‌های مجوز به‌اعضای دموکرات برای تصمیم‌گیری درباره‌ی مازاد درآمد شرکت‌های بزرگ، آن هم بعد از این که سرمایه‌داران بزرگ تصمیم خود را برای هزینه کردن و سرمایه‌گذاری به طریقی غیرمردم‌سالارانه گرفته و دولت هم تعهد پرداخت بهره‌ی وام آن‌ها را هم کرده باشد، متفاوت است. کنترل بر تصمیم‌های مهم اقتصادی تفاوت فاحشی با مشارکت در تصمیم‌هایی دارد که دیگران برای مردم می‌گیرند.

وقتی چنین تصمیم‌های مهمی گرفته شد، گردانندگان تعاونی دموکراتیک کارگران در هر واحد تولیدی می‌توانند در این که تولیدشان چه خواهد بود به توافق برسند. پت دوین^۱ راه شکل دادن به این شیوه‌ی تفکر را رای‌ها داده است.

در هر مدل سوسیالیستی سه چیز باید مورد تأکید قرار گیرد:

۱- این مدل در تقابل مستقیم با برنامه‌های پیاده شده از سوی سوسیال دموکرات‌ها، رژیم‌های پوپولیستی است. آن‌ها هیچ‌گاه برنامه‌های خود را به صورت کنترل واقعی مردمی اجرا نکرده‌اند. کارگرانی که محصولات صنعتی را تولید می‌کردند آخرین کسانی بودند که در مورد چه چیز و برای چه هدفی تولید می‌شود، با خبر می‌شدند. و به همین دلیل بود که این رژیم‌ها در حالی که توانمندی تولید ابزار تولید افزایش می‌یافت، دچار رکود اقتصادی و یا افت سطح زندگی شدند. کارل مارکس در مانیفست کمونیست بین دو چیز تفاوت جدی قایل بود: آن چه در

جامعه‌ی سرمایه‌داری یعنی نظامی که در آن «کارگران چیزی به جز ابزار افزایش نیروی کار انباشته نیستند» اتفاق می‌افتد و آن چه در «جامعه‌ی سوسیالیستی» که کارگران چیزی به جز وسیله‌ای برای گسترش، غنا، و ارتقای نیروی کار موجود نیستند، تفاوت قایل شده است. با این معیار، «کمونیست»، کینزین، سوسیال دموکرات و رژیم‌های پوپولیستی در مدار سرمایه‌داری قرار دارند و آن چه هدف ما است چیزی متفاوت است.

۲- نمی‌توان به کمک اصلاح در سیستم پارلمنتاریستی و یا ساختار دولتی موجود به این هدف دست یافت. به این هدف تنها با یورش به قدرت بخش اصلی طبقه‌ی سرمایه‌دار می‌توان رسید و این بدون خیزش توده‌ای از پایین که تمامی سطوح قدرت در جامعه را به چالش بطلبد، غیرممکن است. پتانسیل چنین یورشی زمانی که کارگران کارخانه‌های خود را اشغال می‌کنند و به مقاومت در مقابل دولتی می‌پردازند که می‌خواهد کارخانه را از آن‌ها بازپس گیرد، به نمایش گذاشته می‌شود، هرچند که این تلاش سال‌ها پیش در ابعاد کوچک‌تر، در نقطه‌هایی از آرژانتین صورت گرفته باشد.

سوم تنها زمانی این بدیل می‌تواند موفق باشد که از پیروزی‌های اولیه در یک کشور به سایر نقطه‌های دنیا گسترش یابد. تاریخ تلاش «سوسیالیسم در یک کشور» نشان داده است که این مسیر به بن‌بست می‌رسد. سرمایه‌داری به عنوان سیستمی بین‌المللی توزیع نابرابر منابع بین‌المللی و در کنار آن تقسیم بین‌المللی کار را ایجاد کرده است. کسب پیروزی در یک کشور می‌تواند به معنای کسب پیروزی تنها در یک جبهه باشد شکست را به دنبال خود دارد و نه گسترش خیزش‌ها را.

این به آن معنا نیست که خیزش در یک کشور برای توده‌های مردم آن کشور در کوتاه‌مدت منافعی دربر نداشته باشد. در شرایط بحران اقتصادی حاد، ثروت ایجاد شده در یک کشور می‌تواند به میزان زیادی پایین‌تر از سطح واقعی خود باشد. در چنین شرایطی انتقال انقلابی، از جمله باز توزیع ثروت عمومی و بسیار ثروتمندان در سطح توده‌ها می‌تواند سطح زندگی مردم را ارتقا دهد. اما برای ادامه‌ی حیات این روند نیاز به سطح جدیدی از تقسیم بین‌المللی نیروی کار است که بیش از یک کشور را دربرگیرد و این بدون گسترش انقلاب امکان‌پذیر نیست. یکی از مسأله‌های بسیار مهم جنبش بعد از سیاتل نشان دادن گستردگی مخالفت جهانی با سیستم موجود است و نیز ترویج این درک که تغییرات انقلابی در یک کشور می‌تواند به جنبش‌های انقلابی در سایر نقطه‌های جهان دامن زند.